

تأثیر محرک یادآورنده مرگ بر حرمت خود

The effects of mortality salience on self-esteem

M. Amirbeigi

محمود امیربیگی *

N. Ghorbani, Ph.D.

دکتر نیما قربانی **

M.A. Besharat, Ph.D.

دکتر محمدعلی بشارت ***

چکیده

از دید نظریه مدیریت وحشت (گرینبرگ، سولومون، پیزینسکی، ۱۹۸۶) افراد از آن جهت برای کسب و حفظ ارزیابی مثبت خود برانگیخته می‌شوند که حرمت خود حاصل از آن به‌عنوان سپری در برابر اضطراب وجودی مرگ عمل کند. این نظرگاه نگاهی دفاعی به فعالیت‌های بشر امروزی دارد و این نگاه در حوزه تبیین حرمت خود به‌خوبی مشهود است. حرمت خود به‌عنوان یک دفاع در برابر وحشت عمل می‌کند. مطالعه حاضر تأثیر برجستگی مرگ (روزنالت و همکاران، ۱۹۸۹) بر حرمت خود را مورد بررسی قرار داد. نمونه‌ای ۶۴ نفری از دانشجویان پسر دانشگاه تهران به شکل تصادفی در دو گروه آزمایشی و گواه قرار گرفتند. گروه آزمایش به دو سؤال در مورد محرک یادآورنده مرگ پاسخ دادند و گروه گواه به دو

*. دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی

**. دانشیار دانشگاه تهران

***. استاد دانشگاه تهران

سؤالی پاسخ دادند که ارتباطی با محرک یادآورنده مرگ نداشت. در پایان، هر دو گروه مقیاس حرمت خود روزنبرگ را تکمیل کردند. یافته‌ها نشان داد تفاوتی بین دو گروه در نمرات حرمت خود در اثر مداخله به وجود نیامد. یافته‌ها بر اساس مؤلفه‌های شخصیتی و محدودیت‌های فرهنگی این نظریه تبیین شدند.

واژه-کلیدها: برجستگی مرگ، نظریه مدیریت وحشت، حرمت خود.

Abstract

Terror management theory (greenberg, solomon, pyszczynski, 1986) claims that the reason for which one tries to attain and preserve positive self-evaluation is self-esteem. This self-esteem acts as a buffer against existential death anxiety. This approach considers human activities as a defense against existential anxiety and it is obvious in its explanation of self-esteem. The present research examined the effects of mortality salience (MS: rosenblatt et al., 1989) on self-esteem. A sample of 64 male students of university of Tehran were randomly assigned to an experimental and a control group. The experimental group answered the question about MS topic and the control group answered two questions about non mortality salience topic (Pyszczynski et al. 1999). Then both groups filled out Rosenberg's self-esteem scale (Rosenberg, 1965). Results revealed that the self-esteem of experimental group was not significantly different from the control group ($P=0.05$). Results are discussed based on the role of cultural and personality structure of participants.

Keywords: mortality salience, terror management theory, self-esteem.

Contact information: nghorbani@ut.ac.ir

مقدمه

وقتی از افراد دربارهٔ بزرگ‌ترین ترس‌هایشان سؤال می‌شود، اغلب ترس از مرگ به‌عنوان اولین پاسخ شنیده نمی‌شود، بلکه معمولاً ترس از مار، عنکبوت، تاریکی و بلندی بیان می‌شود. اکثر افراد افکار منفی نسبت به مرگ خویشتن ابراز می‌کنند، اما بر این باورند که این افکار بر زندگی آن‌ها تأثیر چندانی ندارد. در همین راستا، برخی از روان‌شناسان (گرینبرگ، پیزینسکی

و سولومون، ۱۹۸۶) با الهام از نظریه انسان‌شناس فرهنگی، ارنست بکر و نیز نظریه پردازانی چون کیر گگارد، فروید، رنک، یالوم، رولومی و نورمن برون (آرنت و سولومون، ۲۰۰۳) و براساس مشاهدات و آزمایش‌های تجربی خود، این عقیده را واریسی علمی کردند.

آنان از نتایج بررسی‌های خود که در قالب نظریه مدیریت وحشت (TMT) مطرح شده است دریافتند که (برخلاف نظر عموم افراد)، افکار مرگ تأثیر عمیقی در بسیاری از رفتارها و شناخت‌های بشر دارد. توانایی‌های شناختی پیچیده و منحصربه‌فرد انسان برای تفکر نمادین و انتزاعی، باعث تمایز بزرگ و مؤثر بین او و دیگر موجودات، یعنی آگاهی از مرگ غیر قابل اجتناب و «شکندگی وجودی»^۱ خویشتن، شده است (پیزینسکی و همکاران، ۱۹۹۹).

نظریه مدیریت وحشت معتقد است که هیجان‌ات، شناخت‌ها، و رفتارهای انسان به جهت دفاع در برابر این وحشت، و حفظ دوام و بقا وجود خود، برانگیخته می‌شوند. ساختارهای روانی به منزله مکانیزم‌های دفاعی در برابر این وحشت فلج‌کننده، در درون فرد پرورش می‌یابند. این ساختارهای روانی در دو سبک مجزای دور و نزدیک، فرد را در برابر افکار هشیار و ناهشیار مرتبط با مرگ - که غیر قابل گریز بودن و حتمی بودن مرگ، و شکندگی وجودی فرد را به او یادآور می‌شوند و آن اضطراب و وحشت را به همراه دارند - محافظت می‌کنند. افکار هشیار مرتبط با مرگ با سبک دفاعی نزدیک از طریق انکار، تأخیر و حواس‌پرتی، و افکار ناهشیار مرتبط با مرگ با سبک دفاعی دور، از طریق ایمان به یک «جهان‌بینی فرهنگی» و کسب و حفظ «حرمت خود»، سرکوب و فراموش می‌شوند تا فرد را در برابر خطر تهدیدکننده وجودش، محافظت کنند.

در حوزه تحقیقات سه فرضیه اساسی الهام‌بخش این نظریه پردازان بوده است:

الف) برجستگی مرگ (MS): اگر ارزش‌های برآمده از اعتقادات فرهنگی و حرمت خود، جنبه دفاع در مقابل نگرانی‌های حاصل از مرگ دارند، در نتیجه برجستگی مرگ افراد را به چسبیدن به این دفاع یعنی حمایت کردن از ارزش‌های جهان‌بینی و حرمت خود برآمده از آن بر خواهد انگیخت. این برجستگی مرگ چه در حوزه توجه فرد باشد و چه نباشد نتایجی مشابه دارد.

اگر معتقد باشیم یک ساختار روان‌شناختی در درون افراد وجود دارد که از افراد در برابر اضطراب مرگ محافظت می‌کند، پس یادآوری افراد به منشأ اضطراب‌شان باید به یک نیاز افزایش یافته برای آن ساختار منجر شود. در اثر این محرک، انتظار می‌رود افراد واکنش مثبت‌تر

به مواردی که از آن ساختار حمایت می‌کند و واکنش منفی تر نسبت به مواردی که آن ساختار را تهدید می‌کند، نشان دهند. از این رو فرضیه یادآوری مرگ (MS) مدعی است، ساختارهای روانی (حرمت خود) در انسان برای دفاع در برابر اضطراب وجودی مرگ شکل گرفته‌اند و اگر پس از یادآوری افکار مرگ، افراد افزایش نیاز به این ساختارها را نشان دهند، این فرضیه تأیید می‌شود (پیزینسکی و همکاران، ۱۹۹۰).

ب) فرضیه‌ی سپر اضطرابی^۱: اگر کارکرد یک ساختار روانشناختی ویژه دفاع در برابر اندیشه‌های مرتبط با مرگ است، در نتیجه در حضور آن ساختار، نیاز به استفاده از دیگر ساختارهای روانشناختی کاهش می‌یابد.

ج) فرضیه‌ی دسترسی پذیری افکار مرتبط با مرگ^۲: اگر ساختاری وجود دارد که در مقابل آگاهی از مرگ دفاع می‌کنند، ضعیف کردن آن، باعث افزایش دسترسی پذیری به افکار مرتبط با مرگ خواهد شد.

طرفداران نظریه مدیریت وحشت پژوهش‌های تجربی فراوانی برای تأیید فرضیه‌های بالا ترتیب داده‌اند (گرینبرگ و همکاران، ۲۰۰۴). دچسن^۴ و همکاران (۲۰۰۳) نشان داده‌اند که برجستگی مرگ به افزایش ارزیابی و توصیف مثبت از شخصیت خود منجر می‌شود. آرنت و همکاران (۱۹۹۸) و پیزینسکی و همکاران (۱۹۹۰) نشان داده‌اند که با برجسته کردن مرگ، دفاع‌هایی که مانند ضربه‌گیری در برابر اضطراب عمل می‌کنند، فعال می‌شوند و افراد در آن موقعیت خود آگاهی پائینی را تجربه می‌کنند. به بیان دیگر، برجستگی مرگ باعث می‌شود که افراد از حالت متمرکز شدن بر خود^۵ اجتناب کنند. برک و همکاران (۲۰۱۰)، در یک فراتحلیل به بررسی تمام مطالعات آزمایشی‌ای پرداختند که فرضیه‌ی برجستگی مرگ (MS) از دو فرضیه اصلی نظریه مدیریت وحشت را آزموده بودند. حاصل بررسی ۱۶۴ مقاله و ۲۷۷ آزمایش در این فراتحلیل، نشان دهنده اثر متوسط ($r = 0.35$) برجستگی مرگ بر متغیرهای مربوط به جهان‌بینی و حرمت خود (متغیرهای وابسته) بود.

همان‌گونه که توضیح داده شد یکی از مکانیسم‌های روانی که فرد برای کاهش دسترسی‌پذیری بودن افکار مرتبط با مرگ را انجام می‌دهد افزایش سطح حرمت خود است. فرد با بالا بردن سطح حرمت خود، سعی می‌کند سطح اضطرابش را کم کرده و افکار مرتبط با

مرگ نیز سرکوب گردند. در این پژوهش سعی داریم این فرضیه (فرضیه برجستگی مرگ) را در نمونه ایرانی مورد بررسی دقیق تر قرار دهیم. اهمیت این بازآزمایی از آن جهت است که نتایج پژوهش‌های پیشین که توسط محمدی و همکاران (۱۳۸۹) و نیز توکلی و همکاران (۱۳۹۲) انجام شد، با فرضیه این نظریه مغایر بود.

روش

پژوهش آزمایشی حاضر در قالب یک طرح با دو گروه (یک گروه آزمایشی و یک گروه گواه) با پس آزمون انجام شد. یک نمونه ۶۴ نفری از دانشجویان پسر دانشگاه تهران انتخاب و به دو گروه گواه و آزمایشی به شکل تصادفی گمارده شدند. تعداد اعضای گروه گواه ۳۱ نفر با میانگین سنی ۲۲/۴۵ و انحراف معیار ۳/۲، و تعداد اعضای گروه آزمایشی ۳۳ نفر با میانگین سنی ۲۴/۶۵ و انحراف معیار ۳/۳ بودند.

مقیاس حرمت خود روزنبرگ (۱۹۶۵): شامل ۱۰ گویه است که در مقیاس ۵ درجه‌ای لیکرت نمره‌گذاری می‌شود. ضریب آلفای کرونباخ آن در نمونه ۲۵۰ نفری از دانشجویان برابر با ۰/۸۱ گزارش شده است (قربانی، واتسن، قراملکی، موریس و هود، ۲۰۰۲). ضرایب بازآزمایی این مقیاس با فاصله زمانی یک، دو و سه هفته به ترتیب برابر با ۰/۷۷، ۰/۷۳، ۰/۷۸ بودند (زاده محمدی، عابدی و خانجانی، ۱۳۸۷). ضریب آلفای کرونباخ برای پژوهش حاضر ۰/۸۳ به دست آمد.

مداخله برجستگی مرگ (روزنبلات، گرینبرگ، سولومون، پیزینسکی و لیون، ۱۹۸۹) به منظور فراخوانی افکار مرتبط با مرگ خویشتن به سطح توجه کانونی آزمودنی‌ها در گروه آزمایشی استفاده شد. این روش در اکثر آزمایش‌های مشابه به کار گرفته شده است (مانند آرنت و سولومون، ۲۰۰۳). برای فراخوانی این افکار از آزمودنی‌ها خواسته شد تا به دو سؤال باز درباره مرگ خود پاسخ دهند. این دو سؤال عبارت بودند از (۱) وقتی به مرگ خود فکر می‌کنید چه احساس‌هایی در شما ایجاد می‌شود؟ و (۲) به طور مشخص توضیح دهید که چه اتفاقی بعد از مرگ برای جسم شما روی می‌دهد؟ در گروه گواه نیز افکار مرتبط با یک موضوع اضطراب‌آور، غیرمرتبط با مرگ (مانند دفاع از پایان‌نامه) با استفاده از دو سؤال مشابه

فراخوانده شد. پیزینسکی و همکاران (۱۹۹۹)، ایجاد یک فاصله (۵-۳ دقیقه‌ای) بین برجسته کردن مرگ و اندازه‌گیری متغیر وابسته را در افزایش دسترسی‌پذیری افکار مرگ پیشنهاد می‌کنند. در این پژوهش نیز از آزمونی‌ها خواسته شد تا یک متن با موضوع خنثی را که خواندن آن حدود ۵ دقیقه زمان لازم داشت، روخوانی کنند. منظور از موضوع خنثی موضوعی است که هیجان غیرمعمول، به‌ویژه اضطراب در آزمودنی‌ها ایجاد نکند. این موضوع برای پژوهش حاضر یک متن ساده در مورد تاریخ سینما بود.

پس از آنکه آزمودنی‌های گروه آزمایش به دو پرسش باز در مورد مرگ خویشتن پاسخ دادند، به منظور ایجاد فاصله پس از برجستگی مرگ، یک متن انتخابی برای موضوع خنثی را روخوانی و در نهایت پرسشنامه حرمت خود را تکمیل کردند. گروه گواه نیز به دو پرسش باز درباره احساس‌ها و هیجان‌های خود در ارتباط با جلسه دفاع از پایان‌نامه خود پاسخ دادند. این گروه پس از انجام آزمایش و ایجاد فاصله زمانی، پرسشنامه حرمت خود را تکمیل کردند.

داده‌ها و یافته‌ها

به‌منظور بررسی معناداری اثر برجستگی مرگ بر حرمت خود از آزمون t - برای گروه‌های مستقل، استفاده کردیم. که میانگین گروه آزمایشی $23/94$ ($SD = 2/38$) و میانگین گروه گواه $24/1$ ($SD = 2/23$) بدست آمد.

نتایج آزمون t - برای گروه‌های مستقل بیانگر این موضوع بود که برجستگی مرگ (یا همان محرک یادآورنده مرگ) بر حرمت خود اثر ندارد. برای بررسی یکسانی واریانس از آزمون لون استفاده شد که نتایج برقراری مفروضه یکسانی واریانس را نشان می‌داد. مقدار T محاسبه شده برابر $0/28$ - بود که در سطح معناداری $0/781$ با درجه آزادی 60 فرضیه پژوهش رد شد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در قالب نظریه مدیریت وحشت و به‌منظور بررسی تجربی فرضیه برجستگی مرگ، در نمونه ایرانی بود. نتایج نشان دادند که برجسته کردن مرگ برای افراد یا به عبارتی دیگر ایجاد افکار مرتبط با مرگ در آزمودنی‌ها در مقایسه با گروه گواه (که متمرکز بر افکار

غیر مرتبط با مرگ بود) به ارتقا حرمت خود منجر نمی‌شود. بنابراین فرضیه این پژوهش تأیید نمی‌شود. به عبارتی این یافته منجر به رد فرضیه برجستگی مرگ می‌گردد.

در تبیین این یافته باید به ساختار نمونه ایرانی توجهی خاص داشت. این نمونه به‌عنوان یک نمونه از کشوری در حال توسعه با موضوع مرگ به شکل‌ها و طرق مختلف آشنا است. وضعیت منطقه و گاه‌اوقات دست‌جمعی از یک سوی کلان و آمار بالای مرگ و میرهای داخلی کشور برای نمونه این تحقیق موضوع مرگ را در ساختار ذهنی به شکلی متفاوت از یک نمونه غربی شکل می‌دهد. بین نمونه‌های غربی و نمونه‌های جامعه ایرانی تفاوت بارز در سطح برخورد با مسأله مرگ و مواجهه مستقیم یا غیرمستقیم وجود دارد. این امر به‌نظر می‌رسد منجر به شکل‌گیری نظام‌های دفاعی متفاوت خواهد شد. یک نمونه غربی از حرمت خود و ارتقای آن برای کاهش سطح نگرانی در مواجهه با مرگ بهره خواهد برد (آرنت و همکاران، ۲۰۰۲ و دچسن و همکاران، ۲۰۰۳) و نمونه شرقی به‌دلیل موقعیت و متغیرهای متفاوت، از ساختار متفاوتی و نه لزوماً حرمت خود بهره خواهد برد. یافته دیگری که فرضیه برجستگی مرگ در نظریه مدیریت وحشت را در نمونه ایرانی زیر سؤال برد تحقیق محمدی و همکاران (۱۳۸۹) و توکلی و همکاران (۱۳۹۲) بود که نتایج مغایر با نمونه‌های غربی بود.

واکنش به مرگ به نظر به دو عامل مهم وابستگی شدید دارد: موضوع فرهنگ و متغیرهای شخصیتی. هر دو عامل از اهمیتی چشمگیر در نوع واکنش فرد به مرگ برخوردار است (محمدی و همکاران، ۱۳۸۹). در همین راستا، برخلاف پژوهش‌هایی که مبانی نظری نظریه مدیریت وحشت را تأیید کرده‌اند، برخی از پژوهش‌ها به نتایج متناقضی دست یافته‌اند. برای مثال بالدوین^۶ و وزلی^۷ (۱۹۹۶)، به نقل از پرولی، (۲۰۰۵) در افراد با حرمت خود بالا واکنش دفاعی بیشتری نسبت به برجستگی مرگ مشاهده کردند. اسواردز، مونیز و هاریس^۸ (۱۹۹۱) شواهدی ارائه دادند که محرک یادآورنده مرگ، موجب افزایش خود-ارزیابی مثبت در آزمودنی‌ها نخواهد شد. لیری، سالتزمن و بدناسکی^۹ (۱۹۹۵) نشان داده‌اند که آنچه در فرضیه برجستگی مرگ گاه‌اوقات باعث افزایش حرمت خود می‌شود، خود مرگ و اندیشیدن به آن نیست. بلکه حس طردشدگی و نبودن در یک ارتباط با جامعه انسانی این اضطراب را به‌وجود می‌آورد. به بیان واضح‌تر مرگ و اندیشیدن به آن چون حس قطع تماس با افراد دیگر را به

وجود می‌آورد تولید اضطراب کرده و متعاقب آن منجر به افزایش خود-ارزیابی مثبت برای کم کردن حس اضطراب خواهد شد. حال اگر در تحقیقی صرفاً مرگ بدون ملاحظات ارتباطات انسانی و روابط اجتماعی موضوع پژوهش باشد، نتایج مغایر با یافته‌های نظریه مدیریت وحشت خواهد بود. در تأیید یافته‌های لیری و همکاران (۱۹۹۵)، فیفل و نگگی^{۱۰} (۲۰۰۰) ملاحظه کردند که افراد در مورد اینکه همواره تنها زندگی کنند و یا در یک مرگ نابهنگام در کنار کسانی که به آن‌ها علاقه دارند محتضر شوند، مورد دوم را انتخاب می‌کنند.

در نتیجه به نظر می‌رسد در تحقیقات از این جنس برای بررسی دقیق‌تر و جامع‌تر موضوع در نمونه ایرانی ملاحظات شخصیتی و فرهنگی مدنظر قرار گیرد. همان‌گونه که مبدعان نظریه در دهه اخیر به سمت تفاوت‌های شخصیتی و فردی سوق پیدا کرده‌اند. سنجش این تفاوت‌ها همچون سطح حساسیت فرد به روابط اجتماعی، جنس دلبستگی افراد و مواردی از این دست و در صورت نیاز کنترل کردن آن‌ها به تحقق یافته‌های متقن کمک خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها:

- | | |
|---|------------------------------|
| 1- Fragility of existence | 2- anxiety-buffer hypothesis |
| 3- Death-thought accessibility hypothesis | 4- Dechesne |
| 5- self-focused state | 6- Baldwin. M.W. |
| 7- Wesley. R. | 8- Soward, Moniz, Harris |
| 9- Leary, Saltzman, Bednarski | 10- Fiefel, Negy |

منابع و مأخذ خارجی:

- Abdollahi, A., Henthorn, C., & Pyszczynski, T. (2010). Experimental peace psychology: Priming consensus mitigates aggression against outgroups under mortality salience. *Behavioral Sciences of Terrorism and Political Aggression*, 2(1), 30-37.
- Abdollahi, A., Pyszczynski, T., Maxfield, M., & Lusyszczynska, A. (2011). Post-traumatic stress reactions as a disruption in anxiety-buffer functioning. *Psychological Trauma: Theory, Research, Practice, and Policy*, 3(4), 329-341.

- Araceli Frias, Philip, C. Watkins, Amy C. Webber and Jeffrey J. Froh. Death and gratitude: Death reflection enhances gratitude. (2011). *The Journal of Positive Psychology* Vol. 6, No. 2, March 2011, 154–162.
- Arndt, J., Greenberg, J., Schimel, J., Pyszczynski, T., & Solomon, S. (2002). To belong or not to belong, that is the question: Terror management and identification with gender and ethnicity. *Journal of Personality and Social Psychology*, 83, 26-43.
- Arndt, J., Greenberg, J., Simon, L., Pyszczynski, T., & Solomon, S. (1998). Terror management and self-awareness: Evidence that mortality salience provokes avoidance of the self-focused state. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 24(11), 1216-1227.
- Dechesne, M., Pyszczynski, T., Arndt, J., Ransom, S., Sheldon, K. M., Van Knippenberg, A., & Janssen, J. (2003). Literal and symbolic immortality: the effect of evidence of literal immortality on self-esteem striving in response to mortality salience. *Journal of personality and social psychology*, 84(4), 722.
- Eddie Harmon-Jones, Linda Simon, and Jeff Greenberg, Tom Pyszczynski, Sheldon Solomon, Holly McGregor. Terror Management Theory and Self-Esteem: Evidence That Increased Self-Esteem Reduces Mortality Salience Effects. *Journal of Personality and Social Psychology* 1997, Vol. 72, No. 1. 24-36.
- Greenberg, J., Koole, S. L., & Pyszczynski, T. A. (Eds.). (2004). *Handbook of experimental existential psychology*. Guilford Press.
- Greenberg, J., Pyszczynski, T., & Solomon, S. (1986). The causes and consequences of a need for self - esteem: A terror management theory. In *Public self and private self* (pp.189-212). Springer New York.
- Greenberg, J., Solomon, S., Pyszczynski, T., Rosenblatt, A., Veeder, M., Kirkland, S., & Lyon, D. (1990). Evidence for terror management theory II: The effect of mortality salience on reactions to those who threaten or bolster the cultural worldview. *Journal of personality and social psychology*, 58(2), 308-318.
- Jonas, E., & Fischer, P. (2006). Terror management and religion: evidence that intrinsic religiousness mitigates worldview defense following mortality salience. *Journal of personality and social psychology*, 91(3), 553.
- Jonas, E., Schimel, J., Greenberg, J., & Pyszczynski, T. (2002). The Scrooge effect: Evidence that mortality salience increases prosocial attitudes and behavior. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 28(10), 1342-1353.
- Pyszczynski, T., Abdollahi, A., Solomon, S., Greenberg, J., Cohen, F., & Weise, D. (2006). Mortality salience, martyrdom, and military might: The great

- Satan versus the axis of evil. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 32(4), 525-537.
- Pyszczynski, T., Greenberg, J., & Solomon, S. (1999). A dual-process model of defense against conscious and unconscious death-related thoughts: An extension of terror management theory. *Psychological Review*, 106(4), 835.
- Pyszczynski, T., Greenberg, J., Solomon, S., & Hamilton, J. (1990). A terror management analysis of self-awareness and anxiety: The hierarchy of terror. *Anxiety Research*, 2(3), 177-195.
- Pyszczynski, T., Greenberg, J., & Solomon, S. (1997). Why do we need what we need? A terror management perspective on the roots of human social motivation. *Psychological Inquiry*, 8(1), 1-20.
- Pyszczynski, T., Greenberg, J., & Solomon, S. (1999). A dual-process model of defense against conscious and unconscious death-related thoughts: An extension of terror management theory. *Psychological Review*, 106(4), 835.
- Pyszczynski, T., What Are We So Afraid Of? A Terror Management Theory Perspective on the Politics of Fear. *social research Vol 71*: No 4: winter 2004.
- Rosenblatt, A., Greenberg, J., Solomon, Pyszczynski, T., & Lyon, D. (1989). Evidence for terror management theory: I. The effects of mortality salience on reactions to those who violate or uphold cultural values. *Journal of Personality and Social Psychology*, 57(4), 681-690.
- Richard M. Ryan and Edward L. Deci. Avoiding Death or Engaging Life as Accounts of Meaning and Culture: Comment on Pyszczynski et al. (2004). *Psychological Bulletin* 2004, Vol. 130, No. 3, 473-477.
- Ryan, R. M., & Deci, E. L. (2000). Self-determination theory and the facilitation of intrinsic motivation, social development, and well-being. *American psychologist*, 55(1), 68.
- Yalom, I. (2008). Staring at the sun, overcoming the terror of death. *San Francisco, USA: Jossey-Bass A Wiley Imprint*.
- Yalom, I. (1980). Existential psychotherapy. *USA: Yalom Family Trust*.